

عدالت اجتماعی و عدالت فضایی (منطقه‌ای)

بررسی و مقایسه نظریات جان رالز و دیوید هاروی

دکتر حسین حاتمی نژاد - عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

عمران راستی - دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

چکیده:

عدالت بعنوان مفهومی عامه‌پسند و محبوب از مفاهیمی است که همواره مورد توجه فراوان اندیشمندان بوده است. اندیشمندان دربارهٔ عدالت اجتماعی نظریات گوناگون ابراز کرده‌اند. جان رالز یکی از نامدارترین فیلسوفان سیاسی سدهٔ بیستم و «دیوید هاروی» برجسته‌ترین جغرافی‌دان نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم، آثار و نظراتی در مورد عدالت اجتماعی و عدالت منطقه‌ای دارند. در این نوشتار به بررسی مفهوم عدالت از نظر این دو اندیشمند و بیان وجوه اشتراک و تمایز نظرات آنان می‌پردازیم.

درآمد

عدالت از مفاهیمی است که در تاریخ زندگی بشر، کاربردهای بسیار داشته، برداشتهای گوناگون از آن شده و چندوچون آن پیوسته مورد توجه اندیشمندان بوده است. دیدگاه افراد نسبت به مفهوم عدالت به پایگاه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی... آنان بستگی دارد. بی‌گمان دریافت شهری و روستایی، دارا و ندار، دانش آموخته و کم‌سواد و... از مفهوم عدالت یکسان نیست. بنابراین می‌توان گفت: «عدالت نیز مقید به زمان و مکان و نوع روابط نظامات و ساختارهای اجتماعی است» (پیران، ۱۳۸۴، ص ۱۴)

اما نکتهٔ آشکار این است که دادگری، برابری انسانها و برابری خواهی مورد توجه همهٔ جوامع و در عمل یا دست کم به‌ظاهر بیشتر دولتها از اسلامی گرفته تا

سوسیالیست، سوسیال دموکرات و لیبرال... بوده و همه برای برپا داشتن دادگری و گونه‌ای برابری، بخشی از منابع و نیروی خود را سرمایه‌گذاری کرده و به ساماندهی اجتماعی سازگار با آن پرداخته‌اند.

مفهوم عدالت و کاربرد آن پیشینه‌ای دراز دارد و فیلسوفان و اندیشمندان از دیرباز دربارهٔ آن ابراز نظر کرده‌اند و هنوز نیز مورد گفت‌وگو از دیدگاههای گوناگون است و سخنرانیها و کنفرانسهای گوناگون در زمینهٔ عدالت برگزار شده است. «در اکتبر سال ۱۹۹۷ در دانشگاه ملبورن [استرالیا] کنفرانسی تحت عنوان عدالت محیطی (فضایی)؛ اصول اخلاقی جهانی برای قرن بیستم و یکم برگزار شد» (هاروی، ۱۹۹۹، ص ۱۰۹) دیوید هاروی در این باره می‌گوید هر چند این اندیشه‌ای نیک و خوشایند است، ولی از دید واقع‌گرایانه،

امکان‌ناپذیر است.

رالز و هاروی از اندیشمندان صاحب‌نظر درباره عدالت و عدالت اجتماعی هستند و نوشته‌ها و کتابهایی در این زمینه دارند. در این نوشتار پس از پرداختن به برخی تعریف‌ها و دیدگاه‌ها درباره عدالت، نظرات و دیدگاه‌های رالز را بعنوان یک فیلسوف و دیوید هاروی بعنوان یک جغرافی‌دان در زمینه مفهوم عدالت اجتماعی بررسی می‌کنیم.

عدالت؛ تعاریف، مفاهیم و دیدگاه‌ها

عدالت مفهومی است که بشر از دیرباز با آن آشنا بوده و برای برقراری آن کوشیده است. هر چند مفهوم کلی عدالت از پذیرش و محبوبیت چشمگیر در نزد توده مردمان، دانشمندان و سیاستمداران در جوامع گوناگون برخوردار است، دریافته‌ها و برداشته‌ها از آن و تعریف، تبیین و شیوه پیاده کردن آن در همه‌جا نه تنها یکسان نیست، که گاه متناقض است. با این همه جامعه‌ای یافت نمی‌شود که از عدالت‌گریزان باشد. رعایت عدالت را حتا ضامن بقای جامعه و تمدن دانسته‌اند. ویل دورانت ریشه از پافتادگی و نابودی تمدن‌ها را در بی‌عدالتی و نابرابری می‌داند و می‌گوید: «تمدن را نمی‌شود با فتح و غلبه از میان برد، تمدن تنها از درون تخریب می‌شود، مدنیت در جامعه با رعایت تساوی حقوق انسانها شکوفا و بارور می‌شود و تبعیض ریشه آن را می‌خشکاند. سلامت ملل مهمتر از ثروت ملل است» (دورانت، ۱۳۷۸، صص ۳-۴)

اندیشمندان، فیلسوفان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و جغرافی‌دانان و پژوهشگران در زمینه علوم انسانی، تعریف‌های گوناگون از مفهوم عدالت به دست داده‌اند. افلاطون فیلسوف بزرگ یونانی در «جمهوریت» از عدالت بسیار سخن گفته است. «به نظر او عدالت آرمانی است که تنها تربیت یافتگان دامان فلسفه به آن دسترسی دارند و به یاری تجربه و حس نمی‌توان به آن رسید. عدالت اجتماعی در صورتی برقرار می‌شود که هر کس به کاری دست زند که شایستگی و استعداد آن را دارد و از مداخله در کار دیگران بپرهیزد» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲) بر پایه این تعریف، افلاطون «مفهوم

عدالت را در جامعه‌ای با فضیلت جستجو می‌کند. عدالت اجتماعی را در حکومت دانشمندان و خردمندان می‌بیند و تجاوز به این تخصیص را ظلم می‌شمارد» (همان، ص ۲۲۳) «ارسطو، عدالت را اعطای حق به سزاوار آن می‌داند یا به عبارتی دیگر عدالت فضیلتی است که به موجب آن باید به هر کس آنچه را که حق اوست، داد.» (همان، ص ۲۲۵)

«در فلسفه یونان باستان گفته می‌شد که هر فضیلتی باید به حال دارنده‌اش سودمند باشد، اما عدالت فضیلتی است که ظاهراً به سود دیگران است نه به نفع دارنده آن. بنابراین در اندیشه یونانی به‌طور کلی اندیشه عدالت به عنوان سازش و قرارداد نفی می‌شود و از عدالت به مفهوم تعادل سخن می‌رفت» (بشیریه، ۱۳۷۵، ۱۰۹ ص ۳۶)

«سیسرون در خصوص عدالت می‌گوید: باید به هر کس آنچه را سزاوار است داد، مشروط بر اینکه به منافع عمومی زیان نرسد» (کاتوزیان، پیشین، ص ۲۲۵)

مفهوم عدالت در سروده‌های شاعران و نوشته‌های نویسندگان نیز آمده است. مولوی در مثنوی چنین سروده است:

عدل چه باشد و وضع اندر موضعش

ظلم چه باشد و وضع در ناموقعش

بدین سان، مولوی قرار دادن هر چیزی را در جای خود عدل دانسته و خلاف آنرا ظلم شمرده است.

«در فلسفه افلاطون اندیشه عدالت به عنوان قرارداد

○ ویل دورانت ریشه از پافتادگی و نابودی تمدن‌ها را در بی‌عدالتی و نابرابری می‌داند و می‌گوید: «تمدن را نمی‌شود با فتح و غلبه از میان برد، تمدن تنها از درون تخریب می‌شود، مدنیت در جامعه با رعایت تساوی حقوق انسانها شکوفا و بارور می‌شود و تبعیض ریشه آن را می‌خشکاند. سلامت ملل مهمتر از ثروت ملل است».

از راه عقل و تحلیل مسائل اجتماعی و آرمانها شناخته شود و پاره‌ای دیگر داوری عقل را در این زمینه نمی‌پذیرند. به باور جامعه‌شناسان، عدالت از وجدان عمومی برمی‌خیزد. در این زمینه می‌توان از تعریف برتراند راسل از عدالت یاد کرد.

«برتراند راسل در تعریف عدالت می‌نویسد: عدالت عبارت از هر چیزی است که اکثریت مردم آن را عادلانه بدانند» (کاتوزیان، پیشین، ص ۲۳۳)

گروهی دیگر عدالت را بسته به رأی و نظر عمومی نمی‌دانند. از دید آنان، به همان‌سان که قواعد طبیعی با نیروی اکثریت دگرگونی نمی‌یابد و حقیقت به نظر عموم بستگی ندارد، چندانچون عدالت را نیز نمی‌توان با رأی بیشتر مردمان تعیین کرد.

«ارسطو در این باب می‌گوید: عدالت امری است که انسان عادل فکر می‌کند. و لوفور استاد فرانسوی در توضیح آن تأکید کرده است که به جای توجه به شمار اشخاص باید نظر بهترین و صالحترین مردم را مبنای قرار داد.» (همان، ص ۲۳۳)

«هگل و پیروان او هم دولت را تنها مقام صالح برای تشخیص عدالت دانسته‌اند. به نظر این گروه، مبنای عدالت اراده دولت است و هیچ تفاوتی بین «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» وجود ندارد و ریشه این بی‌اعتمادی به عدالت را باید در عقاید سوفسطاییان یونانی دید که می‌گفتند: آن است که مفید به حال قویتر باشد و همچنین پاسکال که می‌گفت: خطرناک است به مردم گفته شود که قوانین عادلانه نیست.» (همان، ص ۲۳۴)

جغرافیا و عدالت اجتماعی

مفهوم عدالت اجتماعی از دهه ۱۹۶۰ وارد ادبیات جغرافیایی شده و بیش از همه بر دو مکتب رادیکال و لیبرال اثر گذاشته است. با ورود مفهوم عدالت اجتماعی به حوزه جغرافیا، جغرافی دانان به پژوهش در زمینه‌هایی همچون فقر، نابرابری، نژادپرستی، قوم‌گرایی، امید به زندگی، حقوق زنان، اسکان غیر رسمی، زاغه‌نشینی، جرم و جنایت و... گرایش یافته‌اند و «برای اولین بار صدای بازماندگان در جوامع انسانی در علم جغرافیا

○ بهره‌کشی، حاشیه‌ای شدن، نبود قدرت در گروهی از مردمان، امپریالیسم فرهنگی و کاربرد خشونت، پنج ویژگی بی‌عدالتی است که بیشتر در برابر عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد.

تأمین منافع متقابل یافت می‌شود» (بشیریه، پیشین، ص ۳۶)

از سده هفدهم، در باختر زمین نظریه قراردادی و نفع طلبانه عدالت رایج شد و نمایندگان برجسته این نظریه در سده‌های هفدهم و هیجدهم هابز و هیوم بودند. «به نظر هابز، عدالت عبارت است از اجرای تعهدی که فرد از روی نفع طلبی به اجرای آنها رضایت داده است. پس اساس عدالت قرارداد است. هیوم نیز که متأثر از اندیشه هابز و الهام بخش مکتب اصالت فایده بود عدالت را در تأمین منافع متقابل می‌دید» (همان، ص ۳۶)

جان رویمر در زمینه عدالت توزیعی، کتاب «برابری فرصت» را نوشت. «پشتوانه فکری کتاب برابری فرصت نوشته‌های سه فیلسوف رونالد دورکین، ریچارد آرنسون و جی‌ای کوهن است» (رویمر، ۱۳۸۲، ص ۳۴)

او در «برابری فرصت» به هم سطح کردن عرصه بازی نظر دارد؛ بدین معنا که جامعه باید همه توان خود را در راستای هم سطح کردن عرصه بازی به کار گیرد و مراد از «هم سطح کردن عرصه بازی» پدید آوردن وضعی در جامعه است که در آن همگان فرصتهای برابر داشته باشند. بی‌گمان هم سطح کردن عرصه بازی از اصل «برابری» نیز فراتر می‌رود، زیرا رویمر بر این باور است که «هم سطح کردن عرصه بازی مستلزم این است که کمبود کسانی که از سبدهای پست تری از منابع درونی برخوردارند را با یک پیمانانه اضافی از منابع بیرونی جبران کنیم» (همان، ص ۲۱)

در زمینه شناخت عدالت نیز اندیشمندان نظرهای گوناگون دارند. برخی بر این باورند که قواعد عدالت باید

(۱۴۲)

پس از دهه ۱۹۸۰، تأکید بر عدالت اجتماعی و مفاهیمی مانند آن یکی از تعهدات جغرافیای پُست مدرنیست شناخته می‌شود. «از دهه ۱۹۸۰ در آمریکا در دوره ریاست جمهوری ریگان و بوش و در بریتانیا در دوره نخست‌وزیری مارگارت تاچر نابرابری ژرف میان گروه‌های درآمدی ظاهر می‌شود. از این تاریخ به بعد، جغرافی دانان آمریکا و بریتانیا به جای نگرش خنثی و بی تفاوت به شرایط زندگی انسان، فضای جغرافیایی را با نگرش‌های اخلاقی، عدالتخواهانه و انسانی بررسی می‌کنند... متفکران عصر ما در این مورد چنین اظهار نظر می‌کنند: در پیرامون جامعه‌مان، به نابرابری‌های عظیم در قدرت سیاسی، پایگاه اجتماعی و تجاوز به منابع اقتصادی برخورد می‌کنیم. عدالت اجتماعی کیفیت آشکار در کاهش این نابرابری‌هاست که در یک فرایند به اعاده نابرابری‌ها بینجامد.» (همان، ص ۱۴۲) بهره‌کشی، حاشیه‌ای شدن، نبود قدرت در گروهی از مردمان، امپریالیسم فرهنگی و کاربرد خشونت، پنج ویژگی بی‌عدالتی است که بیشتر در برابر عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد.

ریچارد مویر جغرافی دان سیاسی می‌گوید: «مطالعه عدالت اجتماعی به بررسی و تشریح توزیع مسئولیت‌ها و منابع جامعه مربوط می‌شود» (مویر، ۱۳۷۹، ص ۲۴۶) در این جا نمی‌خواهیم به تعریف‌ها و دیدگاه‌های همه اندیشمندان و جغرافی دانان درباره عدالت اجتماعی بپردازیم و تنها به بررسی و سنجش نظرات رالز (برجسته‌ترین فیلسوف سیاسی سده بیستم) و دیوید هاروی (برجسته‌ترین جغرافی دان نیمه دوم سده بیستم)

○ رالز با استخراج دواصل اساسی از درون وضع نخستین، در واقع تصویری از جامعه لیبرال دموکراتیک به دست می‌دهد که به برداشت او، جامعه‌ای عادلانه است و انتظار او از عدالت را تأمین می‌کند.

طنین انداز می‌گردد. بدین سان از دهه ۱۹۷۰ به بعد نظام ارزشی و نظام اخلاقی، تفکرات جغرافیایی را به مسیرهای تازه‌ای می‌کشاند.» (شکویی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱)

دیوید هاروی در چهار نوشتاری که در زمینه «روابط میان فرایندهای اجتماعی و فرمهای فضایی» منتشر کرد، همواره بر این نکته انگشت گذاشت که پژوهش‌های جغرافیایی باید با مفهوم و ابعاد عدالت اجتماعی همراه شود. او در ۱۹۷۳ اثر ارزشمند علمی خود را با عنوان «عدالت اجتماعی و شهر» منتشر کرد. «هاروی اولین جغرافیدانی بود که در کتاب ارزشمند خود با عنوان «عدالت اجتماعی و شهر» مفهوم عدالت اجتماعی را در کمک به خیر و صلاح همگانی، ملاک توزیع درآمد در مکانها، تخصیص عادلانه منابع و رفع نیازهای اساسی مردم به کار می‌گیرد. او اضافه می‌کند که منابع اضافی باید در جهت از میان برداشتن مشکلات ویژه ناشی از محیط‌های اجتماعی و طبیعی مصرف گردد.» (همان، ص ۱۴۱)

از دیگر مکتب‌های جغرافیایی که به عدالت اجتماعی پرداخته است مکتب لیبرال است.

«در مکتب جغرافیایی لیبرال در سال ۱۹۷۸ کتاب جغرافیای انسانی: رهیافت رفاه اثر دیوید اسمیت منتشر گردید که در آن شاخصهای رفاه و تحلیل عدالت اجتماعی بررسی شده بود. در سال ۱۹۹۱، کمیته جغرافیای اجتماعی و فرهنگی مؤسسه جغرافی دانان انگلیس، گزارشی در زمینه عدالت اجتماعی و جغرافیا، منتشر ساخت که در آن تحلیل‌هایی روی (برندگان جامعه) و (بازندگان جامعه) به عمل آمده بود. و در سال ۱۹۹۴ اثر ارزشمند دیوید اسمیت، با عنوان «جغرافیا و عدالت اجتماعی» فصل تازه‌ای را در علم جغرافیا می‌گشاید. در این اثر چنین آمده است: جغرافیا باید در نظریه و عمل با عدالت اجتماعی پیوند بخورد. جغرافیا بدون عدالت اجتماعی، فاقد آن قدرت و توانی خواهد بود که بتواند در مطلوبیت بخشی به زندگی انسانی توفیق یابد. حتی دموکراسی واقعی زمانی امکان‌پذیر است که با عدالت اجتماعی همراه باشد.» (همان، صص ۱۴۱ و

درباره عدالت اجتماعی بسنده می‌کنیم.

دیدگاه رالز در زمینه عدالت اجتماعی

«جان رالز» از برجسته‌ترین فیلسوفان سیاسی سده بیستم است. در سنت فلسفی، از کانت اثر پذیرفته و کوشیده است یکی از پیچیده‌ترین مسائل فلسفه سیاسی یعنی مسأله عدالت را حل کند. «نظریه عدالت جان رالز هم در درون سنت کانتی قرار دارد. بحث او درباره عدالت معطوف به ساخت جامعه به‌طور کلی و نهادهای تشکیل دهنده آن است. نهادهای اجتماعی، تعیین کننده

○ رالز در اصل نخست به دفاع از آزادیهای

برابر و فرصتهای برابر می‌پردازد و در اصل دوم این نکته را بیان می‌کند که در چه شرایطی می‌توان نابرابریهای احتمالی موجود را موجه دانست و آنها را عادلانه به‌شمار آورد. به‌سخن دیگر، در نخستین اصل، از آزادیهای قانونی، سیاسی و مدنی برابر برای همه افراد سخن می‌رود و در اصل دوم این اندیشه مطرح می‌شود که نابرابریهای اقتصادی را باید به گونه‌ای در جامعه تنظیم کرد که برای ضعیف‌ترین بخش جامعه، بهترین وضع ممکن، بی‌آسیب رسیدن به منافع دیگر افراد جامعه به دست آید و به سخن دیگر، در این سیستم وضع ضعیف‌ترین بخش جامعه بهتر از وضع آن در دیگر سیستمها باشد. رالز این دو اصل را معیار برقراری عدالت در نظام سیاسی، نظام اجتماعی و نظام اقتصادی می‌داند که هر یک از جهات گوناگون بر آزادیهای فردی اثر می‌گذارد.

شیوه دسترسی افراد به منابع است و قواعد تعیین حقوق و امتیازات و دسترسی به قدرت سیاسی و انباشت سرمایه را در بردارد. نظریه عدالت رالز پیرامون برخی مفاهیم اساسی مثل وضع نخستین (original position)، پرده جهل (veil of ignorance)، انصاف (fairness)، بی‌طرفی (impartiality) و اصول عدالت (principals of justice) تنظیم شده است. جوهر اندیشه رالز «عدالت به‌عنوان انصاف» است که با تأکیدات متفاوت در آثار او آمده است. به‌طور خلاصه انصاف، به روش اخلاقی رسیدن به اصول عدالت و عدالت به نتایج حاصله از تصمیم‌گیری منصفانه مربوط می‌شود. (بشیریه، پیشین، ص ۳۷)

«رالز از عدالت به‌عنوان فضیلت بی‌طرفی نه به‌مفهوم صفت فرد بلکه به‌عنوان صفت وضعی سخن می‌گوید که در درون آن وضع، اصول عدالت گزینش می‌شود. در دیدگاه رالز عدالت و اصول آن اساساً مخلوق و ساخته انسان است و باید راهی برای رسیدن به اصول عدالت یافت. بنابراین وضع اولیه مورد نظر رالز که در آن افراد به جستجوی چنین اصولی می‌پردازند، وضعی است که افراد حاضر در آن هیچ‌گونه اصولی را به‌عنوان اصول درست و از پیش داده شده نمی‌شناسند، بلکه هدفشان این است که با توجه به وضع کلی انسان اصولی را که از همه عقلانی‌تر است برگزینند. در حقیقت رالز در پی یافتن رخنه‌ای به درون یکی از ابهام‌آمیزترین و پیچیده‌ترین حوزه‌های مباحث فلسفه سیاسی بوده و کوشیده است با عرضه مفهوم فرضی وضع گزینشی ایده‌آل، وسیله‌ای برای انجام این تکلیف فلسفی بیابد.» (همان، ص ۳۷)

از دید رالز، وضع نخستین، وضعی فرضی و دلخواه است که در درون آن اصول عدالت تعیین و گزینش می‌شود. ویژگی وضع نخستین رالز این است که «اعضاء وضع نخستین چیزی درباره امتیازات، اوضاع و احوال طبیعی، اجتماعی، تربیتی، شغلی، درآمدی و ارثی خود یا مولکان خود نمی‌دانند. در حجاب جهل، فرد نمی‌داند آیا سیاه است یا سفید، فقیر است یا غنی، دانشمند است یا بی‌سواد، زن است یا مرد، جوان است یا پیر. بر طبق

○ رالز اصول عدالت مورد نظر خود را در جامعه لیبرال - دموکراتیک دلخواهش به تصویر می کشد و می گوید اصول دو گانه عدالت باید معیارهای اصلی داوری درباره ارزش اخلاقی و نظام توزیع پاداشها در جامعه باشد. رالز با اشاره به نابرابریهای پرهیزناپذیری که در همه جوامع وجود دارد، می گوید اصل دوم عدالت بدین منظور است که روشن کند در چه هنگامی این تفاوتها عادلانه است.

که روشن کند در چه هنگامی این تفاوتها عادلانه است. او می گوید: «نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی باید به گونه ای تنظیم گردد که... نتیجه آن به نفع ضعیف ترین و محروم ترین افراد جامعه باشد» (رالز، ۱۹۷۱، ص ۳۰۲)

رالز وجود طبقات (نابرابری) اجتماعی را در جامعه می پذیرد و آنرا سازگار با برابری در آزادی و حقوق فردی نمی داند، بلکه به هماهنگی میان آنها باور دارد. از این رو اصول عدالت خود را در مورد جوامعی به کار می برد که از دید اقتصادی، دارای نظام سرمایه داری شمرده می شوند و از دید سیاسی نیز نظام سیاسی لیبرال دموکراسی دارند و بدین سان آن اصول الگویی را از يك جامعه عادلانه ممکن به دست می دهد. «کوشش حکومت در نظارت بر اقتصاد آزاد از طریق وضع مالیاتها و انتقال درآمدها، حفظ خصلت رقابتی بازار، کاربرد کامل منابع، توزیع ثروت، تأمین حداقل معیشت لازم، برابری فرصتها (از جمله در آموزش عمومی) و جلوگیری از تمرکز قدرت به سود آزادی و برابری فرصتها، ویژگیهای عمده حکومت لیبرال - دموکراتیکی است که اصول عدالت مورد نظر رالز را بر آورده می سازد. بنابراین از نظر اقتصادی نظام سرمایه داری خصوصی و مکانیسم آزادی بازار کار و سرمایه برقرار است و در این حالت نابرابری در درآمدها و

استدلال رالز در چنین شرایطی افراد حاضر در وضع نخستین درباره دو اصل به توافق می رسند. رالز با استخراج دو اصل اساسی از درون وضع نخستین، در واقع تصویری از جامعه لیبرال دموکراتیک به دست می دهد که بر طبق برداشت او جامعه ای عادلانه است و انتظار او از عدالت را تأمین می کند... وی نخست «دو اصل عدالت» را به عنوان اصول اخلاقی اولیه لیبرال دموکراسی مطرح می کند: اولاً هر فردی که در درون يك نهاد یا تحت تأثیر آن قرار دارد حقی مساوی نسبت به آزادی به وسیع ترین معنای آن دارد که در عین حال با آزادی مشابهی برای همگان سازگار باشد. ثانیاً نابرابریهایی که به موجب ساختار نهادها تعیین و حفظ می شود دلخواهانه و خودسرانه است. مگر آنکه عقلاً بتوان انتظار داشت که به نفع همگان است و مناصبی که وابسته بدانها یا مصدر آنها هست به روی همگان باز است.» (همان، صص ۳۸ و ۳۹)

رالز در اصل نخست به دفاع از آزادیهای برابر و فرصتهای برابر می پردازد و در اصل دوم این نکته را بیان می کند که در چه شرایطی می توان نابرابریهای احتمالی موجود را موجه دانست و آنها را عادلانه به شمار آورد. به سخن دیگر، در نخستین اصل، از آزادیهای قانونی، سیاسی و مدنی برابر برای همه افراد سخن می رود و در اصل دوم این اندیشه مطرح می شود که نابرابریهای اقتصادی را باید به گونه ای در جامعه تنظیم کرد که برای ضعیف ترین بخش جامعه بهترین وضع ممکن بی آسیب رسیدن به منافع دیگر افراد جامعه به دست آید و به سخن دیگر، در این سیستم وضع ضعیف ترین بخش جامعه بهتر از وضع آن در دیگر سیستمها باشد. رالز این دو اصل را معیار برقراری عدالت در نظام سیاسی، نظام اجتماعی و نظام اقتصادی می داند که هر يك از جهات گوناگون بر آزادیهای فردی اثر می گذارد.

رالز اصول عدالت مورد نظر خود را در جامعه لیبرال - دموکراتیک دلخواهش به تصویر می کشد و می گوید اصول دو گانه عدالت باید معیارهای اصلی داوری درباره ارزش اخلاقی و نظام توزیع پاداشها در جامعه باشد. رالز با اشاره به نابرابریهای پرهیزناپذیری که در همه جوامع وجود دارد، می گوید اصل دوم عدالت بدین منظور است

اصل دوم برقرار می‌شود که فقیرترین افراد در نظم موجود و وضعیتشان در هیچ نظام دیگری نتواند بهتر شود یا اگر وضع آنها بهتر شود به زیان دیگران تمام شود.» (همان، ص ۴۰)

رالز در تبیین اصل دوم، یعنی نابرابری، به برداشتی دموکراتیک می‌رسد: «بر طبق این اصل نابرابری باید چنان برقرار شود که اولاً به سود همگان باشد و ثانیاً متعلق به مناصب و مقاماتی باشد که بر روی همگان باز است» (همان، ص ۴۱)

از دید رالز، همه عوامل تعیین کننده در زمینه نابرابریها (مانند عوامل محیطی و حتی عوامل ژنتیکی ...) تصادفی، نامکتسب و ناحق است و هیچ امر تصادفی نباید در زمینه توزیع پاداشها و امتیازات اجتماعی اثر گذار باشد و این نابرابریهای پنهان در حوزه طبیعی و محیطی که تصادفی است، در پس پرده نادانی نادیده گرفته می‌شود.

آنچه از جمع بندی دو اصل عدالت رالز به دست می‌آید این است که «دو اصل عدالت مبین این اندیشه است که هیچ کس نباید کمتر از آنچه در نظام تقسیم و توزیع برابر کالاهای اساسی به دست می‌آورد، به دست آورد و وقتی همکاری اجتماعی موجب پیشرفت کلی جامعه می‌شود، نابرابریهای حاصل باید به نفع کسانی تمام شود که وضعیتشان کمتر از وضع دیگران در این روند بهبود یافته است.» (همان، ص ۴۲)

اما نوئل کانت و جان رالز از آن رو که کوشیده‌اند میان «عدالت» بعنوان يك ارزش اخلاقی از یکسو و پاسداری از حقوق و آزادی فردی بعنوان درون‌نمایه اصلی لیبرالیسم از سوی دیگر پیوند برقرار کنند از دیگر هواداران لیبرالیسم جدا می‌شوند. «هر دو می‌کوشند که نشان دهند درک شناخت اخلاقی بیشتر از عدالت اجتماعی، در قالب اصول و قواعدی به منصفانه ظهور می‌رسد که دارای بیشترین تناسب با نوع نگاه لیبرالیسم به مناسبات اجتماعی و ساختار اساسی جامعه در حوزه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و دیگر ابعاد حیات اجتماعی است.» (واعظی - کیهان، ۲۲/۱۰/۸۳)

«افزودن پسوند عادلانه و منصفانه به مناسبات بازار باعث شده تارالز از جانب اندیشمندان نولیبرال به

رالز وجود طبقات (نابرابری) اجتماعی را در جامعه می‌پذیرد و آنرا ناسازگار با برابری در آزادی و حقوق فردی نمی‌داند، بلکه به هماهنگی میان آنها باور دارد. از این رو اصول عدالت خود را در مورد جوامعی به کار می‌برد که از دید اقتصادی، دارای نظام سرمایه‌داری شمرده می‌شوند و از دید سیاسی نیز نظام سیاسی لیبرال دموکراسی دارند و بدین سان آن اصول الگویی را از يك جامعه عادلانه ممکن به دست می‌دهد.

بهره‌مندیهای طبقات مختلف در صورتی که منطبق با اصل دوم عدالت باشد عادلانه و موجه است. نابرابری به موجب این اصل، وقتی عادلانه و موجه است که، تقلیل آن موجب وخامت بیشتر وضع تهیدستان شود. فرض رالز در اینجا بر این است که نابرابری مورد انتظار، انگیزه‌ای می‌شود برای اینکه اقتصاد کارایی بیشتری پیدا کند و شتاب پیشرفت صنعتی بیشتر شود و نتیجه همه اینها این است که دستاوردهای مادی و غیرمادی در کل نظام توزیع می‌شود» (بشیریه، پیشین، ص ۴۰)

بنابراین نابرابری موجود سرانجام سبب بهبود وضع لایه‌های پایین جامعه می‌شود ولی اگر نابرابری کاهش یابد انگیزه کار نیز سستی می‌گیرد زیرا همگان انتظار نابرابری دارند و به انگیزه آن کار می‌کنند. از این رو، نابرابری در آمدها همواره بعنوان عامل و انگیزه کار و تولید لازم است ولی با این همه از دیدگاه رالز اگر این نابرابری در آمدها از میزان مشخصی بیشتر شود می‌تواند به نابرابری در قدرت بینجامد و تمرکز قدرت اجتماعی نیز مانع آزادی و برابری فرصتهاست، پس حکومت باید برای نگهداشت این میزان دخالت کند. ولی «دخالت دولت باید آنقدر زیاد باشد که مانع تمرکز ثروت بالاتر از حد معینی گردد و آن قدر پایین باشد که کارایی اقتصادی و انگیزه فعالیت از بین نرود. وقتی

می‌شد. حمید عریضی در نوشتاری با عنوان «عدالت توزیعی يك مفهوم فلسفی» انتقادهای وارد شده به اندیشه‌های رالز را به پنج دسته تقسیم کرده است:

- (۱) انتقاد به بازار توزیع در تابع رفاه اجتماعی رالز
- (۲) انتقاد به مفهوم عدالت خواهی
- (۳) انتقادهای مارکسیستها به مفهوم عدالت توزیعی رالز
- (۴) انتقاد از توافق بر سر دو اصل رالز
- (۵) فضاهای عدالت اجتماعی (عریضی، ۱۳۸۴، ص ۲۶).

با این همه، رالز اندیشیدن درباره عدالت را برای ما آسانتر کرده و بی‌گمان نظریه‌های او درباره عدالت زمینه‌ساز رویکردهای تازه‌ای به عدالت شده است به گونه‌ای که حتماً مخالفانش نیز به نقش او در گسترش و تبیین مفهوم عدالت گواهی داده‌اند.

دیدگاه هاروی در زمینه عدالت اجتماعی

دیوید هاروی از جغرافی دانان مکتب رادیکال است. «جغرافیای رادیکال در دهه ۱۹۶۰، زمانی که لو کوآرم (Lukewarm) نسبت به بحران‌های سرمایه‌داری و جنگ ویتنام و جنبش راست‌گرایان داخلی آمریکا واکنش نشان داد، مطرح شد. و در دهه ۱۹۷۰ دیوید هاروی، مارکسیسم را عمیقاً مورد بررسی و کاوش قرار داد. و در دهه ۱۹۸۰ به علت مورد انتقاد قرار گرفتن مارکسیسم، رکود دهه ۱۹۸۰ که منجر به جستجو و پژوهش منظم‌تر شد، آگاهی یافتن بر مشکلات

«لیبرال چپ» لقب یابد. همانطور که طرح اصل کار آمدی و پذیرش فعالیت اقتصادی انتقاد چپ‌ها را موجب شده است.» (نصری، ۱۳۸۲، ص ۳۸) رالز نظریه عدالتش را بر دو اصل مهم آزادی و برابری نهاده است. وجه مشترک رالز با کثرت‌گرایان لیبرال در این است که رالز نیز همانند آنان اصل آزادی (برخورداری از فرصت) را مورد توجه قرار داده و آنرا شرط مهم رعایت انصاف می‌داند و از این رو آزادی نخستین اصل نظریه عدالت رالز است. اما آنچه رالز را از کثرت‌گرایان لیبرال جدا می‌کند، اصل نابرابریهای اجتماعی است که در فلسفه رالز به شیوه‌ای عادلانه تفسیر شده است. رالز معنای عدالت را این گونه بیان می‌کند: «عدالت عبارت است از حذف امتیازات بی‌وجه و ایجاد تعادلی واقعی در میان خواسته‌های متعارض انسانها در ساختار يك نهاد و اجتماع.» (همان، ص ۴۰)

نظریه «عدالت» و «لیبرال سیاسی» رالز را نمی‌توان از هم جدا دانست بلکه، «لیبرالیسم سیاسی» شکل پیراسته نظریه «عدالت» است که با تکمیل شدن نظریه عدالت رفته رفته همراه با دیگر گون شدن برخی مضامین، به دست آمده است. به هر رو دیدگاه رالز در زمینه لیبرالیسم سیاسی در سنجش با نظریه عدالت، دستخوش دیگر گونی‌هایی شده است. «در واقع رالز با انتشار لیبرالیسم سیاسی از انسان فلسفی به شخص شهروند، از فلسفه به فرهنگ، از جهان‌شمولی به اروپا یا آمریکا محوری، از تئوری پردازي انتزاعی به عمل سیاسی، از حقیقت‌سالاری به قابلیت عملیاتی و از عدالت صرف به هر قیمت به ثبات سیاسی پایدار گرایش پیدا کرد.» (همان، ص ۴۶)

دست‌آورد فکری رالز از سوی هر دو گروه راست‌گرایان و چپ‌گرایان با انتقاد روبه‌رو شده است. راست‌گرایان ایده رالز را به سود کاهلان و تناسایان می‌دانند و می‌گویند این نظریه سبب می‌شود که با پشتکار و تبلی یکسان برخورد شود و با پذیرفتن اصول عدالت رالز تناسایان، زحمتکشان و هوشمندان از یکدیگر متمایز نخواهند شد. چپ‌گرایان می‌گویند رالز می‌بایست بیش از «برابری در منابع» به «برابری در رفاه» توجه می‌کرد و بدین‌سان به ایده برابری واقعی نزدیک

○ اما نوتل کانت و جان رالز از آن رو که کوشیده‌اند میان «عدالت» بعنوان يك ارزش اخلاقی از یکسو و پاسداری از حقوق و آزادی فردی بعنوان درون‌نمایه اصلی لیبرالیسم از سوی دیگر پیوند برقرار کنند، از دیگر هواداران لیبرالیسم جدا می‌شوند.

مهار نشده و وفادار به سنت رادیکال بوده است. کتاب تبیین در جغرافیا از دید ریچارد پیت جغرافی دان آمریکایی، انجیل جغرافیای نظریه‌ای است.

دیوید هاروی در کتاب عدالت اجتماعی و شهر، هنگام پرداختن به عدالت اجتماعی، در پی چنان توزیع عادلانه‌ای است که عادلانه به دست آمده باشد. او می‌نویسد: شوربختانه با این که مفهوم عدالت اجتماعی همواره در فلسفه اجتماعی از اخلاق ارسطو به این سو مطرح بوده است، اصولی از عدالت اجتماعی که مورد پذیرش همگانی باشد وجود ندارد. هاروی به این باور است که در بررسی مفهوم توزیع عادلانه به گونه عادلانه نخست دو پرسش مطرح می‌شود:

(۱) چه چیزی را باید توزیع کرد؟

(۲) این توزیع در میان چه کسانی و چه چیزهایی صورت می‌گیرد؟

او در پاسخ به پرسش نخست، هر چیزی را که توزیع شدنی باشد، در آمد (با تعریفی گسترده) می‌نامد و بر آن است که تعریف اجتماعی عادلانه‌ای از درآمد به دست دهد. او در پاسخ به دومین پرسش، واپسین واحد توزیع را افراد انسانی می‌داند و می‌گوید در مواقعی بهتر است برای آسانی کار، توزیع در میان گروه‌ها و سازمانها و مناطق را در نظر آوریم و جغرافی دانان بیشتر با سازمان‌یابی منطقه‌ای یا سرزمینی سروکار دارند؛ و هر چند می‌دانیم که توزیع عادلانه در مقیاس سرزمینی و منطقه‌ای همواره با توزیع عادلانه در سطوح دیگر یا با توزیع عادلانه میان افراد همخوان نیست، ولی در شرایط کنونی فرض می‌کنیم که توزیع عادلانه در سطح سرزمینی، به توزیع عادلانه میان افراد نیز می‌انجامد، هر چند به خوبی می‌دانیم که همیشه چنین نیست.

هاروی سپس به هنگام پرداختن به توزیع عادلانه، این پرسش را پیش می‌کشد که چه چیزی به افراد حق می‌دهد در برابر فرآورده‌های جامعه‌ای که در آن کار و زندگی می‌کنند، ادعایی داشته باشند. وی معیارهایی را که کسانی چون رالز و رشر در کتابهایشان آورده‌اند، چنین بیان می‌کند:

(۱) برابری ذاتی: تمامی افراد حق دارند از منافع

اقتصادهای سوسیالیستی که احتمال تغییر و تحول انقلابی را کاهش داد و... جغرافیای رادیکال هوشیار تر شد و ستیزه‌جویی آن کاهش یافت». (جانستون، ۱۹۹۱، ص ۲۱۷)

دیوید هاروی برجسته‌ترین جغرافیدان نیمه دوم سده بیستم، و نویسنده کتابهای ارزشمند تبیین در جغرافیا و عدالت اجتماعی و شهر است. «هاروی به کارگیری عدالت اجتماعی را در تحلیلهای جغرافیایی، انقلاب در تفکرات جغرافیایی می‌داند. در واقع هاروی با طرح وابستگی میان نابرابریهای اجتماعی و ساختارهای فضایی جغرافیایی، بنیانگذار جغرافیای انسانی نو می‌گردد.» (شکویی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱)

هاروی جغرافی دان سنت‌شکن و سازش‌ناپذیر با جریانهای استعماری- ابرقدرتی، مخالف سرمایه‌داری

○ نظریه «عدالت» و «لیبرالیسم سیاسی»
رالز را نمی‌توان از هم جدا دانست بلکه، «لیبرالیسم سیاسی» شکل پیراسته نظریه «عدالت» است که با تکمیل شدن نظریه عدالت رفته رفته همراه با دگرگون شدن برخی مضامین، به دست آمده است. به هر رو، دیدگاه رالز در زمینه لیبرالیسم سیاسی در سنجش با نظریه عدالت، دست‌خوش دگرگونی‌هایی شده است. «در واقع رالز با انتشار لیبرالیسم سیاسی از انسان فلسفی به شخص شهروند، از فلسفه به فرهنگ، از جهان‌شمولی به اروپا یا آمریکا محوری، از تئوری پردازی انتزاعی به عمل سیاسی، از حقیقت‌سالاری به قابلیت عملیاتی و از عدالت صرف به هر قیمت به ثبات سیاسی پایدار گرایش پیدا کرد.»

○ دستاورد فکری رالز از سوی هر دو گروه راستگرایان و چپگرایان با انتقاد روبه‌رو شده است. راستگرایان ایده رالز را به سود کاهلان و تناسایان می‌دانند و می‌گویند این نظریه سبب می‌شود که با پشتکار و تنبلی، یکسان برخورد شود و با پذیرفتن اصول عدالت رالز، تناسایان و زحمتکشان و هوشمندان از یکدیگر متمایز نخواهند شد. چپگرایان می‌گویند رالز می‌بایست بیش از «برابری در منابع» به «برابری در رفاه» توجه می‌کرد و بدین سان به ایده برابری واقعی نزدیک می‌شد.

معیارهای دیگر را نیز در بر می‌گیرد. او سپس به آمیختن مسایل جغرافیایی با این معیارها می‌پردازد و امکان فرمول‌بندی این مفاهیم را در چارچوب مسایل منطقه‌ای و سرزمینی بررسی می‌کند و برای آسانی کار فرض می‌کند که مرکزی صاحب اختیار می‌خواهد منابع کمیاب را به گونه‌ای، به شماری از مناطق تخصیص دهد و از این راه عدالت اجتماعی را بیشتر کند (با فرض اینکه توزیع عادلانه در سطح سرزمین یا منطقه، خود به خود توزیع عادلانه در سطح افراد را نیز در پی می‌آورد).
هاروی درباره توزیع منطقه‌ای عادلانه می‌گوید نخستین گام در راه توزیع منطقه‌ای عادلانه، تعیین مفهوم هر یک از سه معیار (نیاز، سود همگانی و استحقاق) در چارچوب منطقه‌ای یا سرزمینی است. سپس باید ابزار مناسبی برای ارزشیابی و اندازه‌گیری توزیع بر پایه این معیارها به دست آورد و آمیزه‌ای از این سه معیار (چه بسا با مهمتر شمردن برخی از آنها) را در چارچوب نظریه‌ای برای ارزشیابی تخصیص منابع به مناطق گوناگون به کار گرفت و مناطقی را که از این هنجارهای عدالت اجتماعی دورترند، تعیین کرد.

هاروی در کتاب عدالت اجتماعی و شهر یادآور می‌شود که «دیویس» برای نخستین بار اصطلاح

جامعه، قطع نظر از میزان مشارکتشان در تولید سهم برابری بخواهند.

۲) ارزشیابی خدمات بر حسب عرضه و تقاضا: افرادی که بر منابع نایاب و ضروری تسلط دارند بیش از سایرین حق ادعا دارند. که البته در اینجا باید بین دو نوع نایابی طبیعی و نایابی مصنوعی تمایز قائل شویم.

۳) نیاز: افراد، دارای حقوق مساوی در بهره‌وری از منابع و امتیازات اند. ولی نیاز همه افراد مشابه نیست و تساوی در بهره‌وری از دیدگاه نیاز افراد به صورت تخصیص نابرابر منافع جلوه‌گر می‌شود.

۴) حقوق موروثی: افراد نسبت به حقوق مالکیت و سایر حقوقی که از طریق نسل پیشین به آنها به ارث رسیده است حق ادعا دارند.

۵) استحقاق: ادعای افراد در مورد اشیاء ممکن است بر حسب دشواری فایق آمدن بر فرایند تولید آن اشیاء بیشتر باشد. (آنهايي که کارهای خطرناک و مشکل انجام می‌دهند مانند معدنچیان و یا آنهايي که مدتی طولانی تحت تعلیم و آموزش هستند مانند جراحان بیش از سایرین حق ادعا دارند.)

۶) شرکت در منفعت عمومی: آن دسته از افرادی که فعالیتشان به نفع عده بیشتری است، بیشتر از آن عده که فعالیتشان به عده کمتری اختصاص دارد، حق ادعا دارند.

۷) شرکت واقعی در تولید: افرادی که در روند تولید دارای بازده بیشتری هستند که با وسایل مناسبی اندازه‌گیری شده باشد از آن عده که بازده کمتری دارند حق ادعای بیشتری خواهند داشت.

۸) کوشش و فداکاری: افرادی که کوشش بیشتری می‌کنند یا ذاتاً قادر به تحمل فداکاری بیشتری هستند باید بیشتر از افرادی که کوشش کمتری می‌کنند پاداش بگیرند. (هاروی، ۱۳۷۹، صص ۱۰۰ و ۱۰۱)

هاروی به پیروی از رانسیمن، ماهیت عدالت اجتماعی را بر پایه سه معیار زیر کوتاه می‌کند:

۱) «نیاز» بعنوان مهمترین معیار

۲) سود همگانی

۳) استحقاق.

به باور هاروی، این سه معیار بسیار فراگیر است و

○ هاروی به پیروی از رانسیمن، ماهیت عدالت اجتماعی را بر پایه سه معیار زیر کوتاه می کند:

- (۱) «نیاز» بعنوان مهمترین معیار
- (۲) سود همگانی
- (۳) استحقاق.

به باور هاروی، این سه معیار بسیار فراگیر است و معیارهای دیگر را نیز در بر می گیرد. او سپس به آمیختن مسایل جغرافیایی با این معیارها می پردازد و امکان فرمول بندی این مفاهیم را در چارچوب مسایل منطقه ای و سرزمینی بررسی می کند.

«عدالت منطقه ای» را مطرح و در کتابش آنچه را در بحث عدالت با آن روبه رو هستیم بررسی کرده است.

هاروی درباره «نیاز» می گوید اگر نیاز را مهمترین معیار برقراری عدالت اجتماعی و توزیع منابع در مناطق گوناگون بدانیم، آن گاه نخست باید برداشتی بر پایه عدالت اجتماعی از آن به دست دهیم و سیستمی برای اندازه گیری آن درست کنیم.

هاروی در مورد یکی دیگر از اصول سه گانه توزیع عادلانه یعنی «استحقاق»، بر آن است که بر پایه اصل عدالت اجتماعی، تخصیص منابع بیشتر به گروههایی که نیازمند خدمات بیشتری هستند یا پذیرش هزینه های بیشتر برای نواحی پرخطر از دید اجتماعی مورد نظر است. هاروی در این زمینه، فرآز زیر را از دیویس می آورد: «پسندیده است اگر به گروههای شدیداً نیازمند خدمات اضافی داده شود. زیرا آنها در بهره گیری از این خدمات دارای سابقه نیستند و به مصرف آنها عادت ندارند. این مسأله به ویژه در مورد خدمات تحصیلی و درمانی برای گروههای بسیار فقیر، مهاجران جدید و مانند آنها صادق است. پس استحقاق در چارچوب

جغرافیایی، تخصیص منابع اضافی برای جبران مشکلات اجتماعی و طبیعی خاص هر منطقه است» (همان، ص ۱۰۹)

هاروی همچنین درباره مفهوم سود همگانی در توزیع عادلانه بر این باور است که در اینجا مسأله اصلی این است که تخصیص منابع به يك منطقه چگونه در وضع دیگر مناطق اثر می گذارد. از دید هاروی، ناموزونی سرمایه گذاری منطقه ای را هنگامی می توان پذیرفت که هدف آن از میان برداشتن مشکلات محیطی باشد، و گر نه مانعی بر سر راه بر آورده شدن نیازها و تأمین مصالح عمومی خواهد بود.

هاروی با اشاره به اثر اندک برنامه سوسیالیستی به کار بسته شده در بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم در زمینه توزیع درآمد واقعی جامعه و ناکام بودن برنامه های ضد فقر در آمریکا، علت این شکستها را چنین بیان می کند: «تمام برنامه هایی که سعی در تغییر توزیع دارند، بدون اینکه ساخت بازار سرمایه داری را که از طریق آن درآمد توزیع می شود تغییر دهند، محکوم به شکست است.» (همان، ص ۱۱۲)

هاروی همچنین از این نظریه دفاع می کند که «بازار سرمایه داری همیشه و به طور لایتغیری در خدمت مقاصد سرمایه داری است و مقاصد سرمایه داری با هدف عدالت اجتماعی سازگار نیست» (همان، ص ۱۱۶)

به باور او «سیستم متکی بر بازار نمی تواند مازاد تولید به دست آمده را در راههای عادلانه اجتماعی مصرف کند، بنابراین چنین می نماید که از حیث عدالت اجتماعی افزایش کل تولید اجتماعی باید بدون استفاده از سازوکار بازار صورت گیرد. از این حیث تلاشهایی که چینی ها و کوبایی ها در بالا بردن تولید بر اساس عدالت اجتماعی کرده اند شاید مهمترین کوششی باشد که در این راه صورت گرفته است. در غیر این صورت جهان سوم احتمالاً محکوم به تکرار تجربه سرمایه داری فردی یا دولتی است که در آن رشد بهای اجتماعی و انسانی عظیمی حاصل می شود.» (همان، ص ۱۱۸)

هاروی در زمینه عدالت اجتماعی منطقه ای، توزیع عادلانه از راههای عادلانه را مطرح می کند و می گوید با بررسی اصول عدالت اجتماعی، برای رسیدن به معنای

عدالت منطقه‌ای:

«۱- توزیع درآمد باید به طریقی باشد که:

الف) نیازهای جمعیت هر منطقه برآورده شود.

ب) تخصیص منابع به طریقی صورت گیرد که

ضرایب فزاینده‌گی بین منطقه‌ای به حداکثر برسد.

ج) تخصیص منابع اضافی به طریقی باشد که در رفع مشکلات خاص ناشی از محیط اجتماعی و فیزیکی مؤثر واقع شود.

۲) سازوکارها (نهادی، سازمانی، سیاسی و اقتصادی) باید به طریقی باشد که دورنمای زندگی در محروم‌ترین مناطق تا حد امکان بهتر شود. اگر این شرایط موجود باشد آنگاه می‌توان به یک توزیع عادلانه که از طریق عادلانه به دست آمده است، دست یافت.» (همان، صص ۱۱۹ و ۱۲۰). هاروی در پایان یادآور می‌شود که تشخیص کلی اصول عدالت اجتماعی منطقه‌ای هنوز کامل نیست.

«بهره سخن»

در دیدگاهها و مکتبهای گوناگون از مفهوم عدالت اجتماعی، عدالت توزیعی و عدالت منطقه‌ای برداشتهایی چند شده است. برای نمونه، «توزیع برحسب نیاز و توزیع برابر از نظر اصول زیربنایی به دیدگاههای سوسیالیستی، و توزیع برحسب شایستگی و انصاف، به دیدگاههای سرمایه‌داری نزدیک است.» (عریضی، پیشین، صص ۲۵)

تفاوت نظرات گوناگون درباره عدالت، به تفاوت دیدگاهها و مکتبهای فکری و سنت فلسفی اندیشمندان مربوط می‌شود و اندیشمندان در هر مکتب فلسفی نگاهی ویژه به این موضوع دارند و حتا در میان اندیشمندان در یک مکتب نیز تفاوت‌های نظری درباره مفهوم عدالت دیده می‌شود. این نوشتار به بررسی نظرات دو اندیشمند پرداخت که هر یک در زمینه عدالت اجتماعی صاحب نظر و ایده‌پرداز بوده‌اند. جان رالز یکی از مهمترین فیلسوفان سیاسی سده بیستم بوده و «دیوید هاروی» نیز برجسته‌ترین

جغرافی‌دان نیمه دوم سده بیستم نام گرفته است. در جدول چکیده‌ای از این نوشتار درباره آراء و نظرات این دو اندیشمند آمده است.

مآخذ

۱. بشیریه، حسین، (۱۳۷۶)، «تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، فلسفه سیاسی جان رالز»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱۰-۱۰۹
۲. پیران، پرویز، (۱۳۸۴)، «آزادی و عدالت»، مجله نامه، ش ۴۱
۳. دورانت، ویل، (۱۳۷۸)، تاریخ تمدن ج ۱، مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ترجمه جمعی از مترجمین، تهران
۴. رویمر، جان، (۱۳۸۲)، برابری فرصت، ترجمه محمد خضری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
۵. شکویی، حسین، (۱۳۷۸)، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، تهران، گیتاشناسی
۶. عریضی، حمید، (۱۳۸۴)، «عدالت توزیعی، یک مفهوم فلسفی»، مجله نامه، ش ۴۱، تهران
۷. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۹)، گامی به سوی عدالت، تهران، دانشگاه تهران
۸. مویر، ریچارد، (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، سیدیحیی صفوی، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح
۹. نصری، قدیر، (۱۳۸۲)، «عدالت به مثابه انصاف»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۹، تهران
۱۰. واعظی، احمد (۱۳۸۳)، «نارسایی قرائت اخلاقی رالز از لیبرالیسم»، کیهان (۸۳/۱۰/۲۲)
۱۱. هاروی، دیوید، (۱۳۷۹)، عدالت اجتماعی و شهر، ترجمه فرخ حسامیان، محمدرضا حائری، بهروز منادی‌زاده، تهران، شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری
12. Harvey, D, (1999), **Considerations on the environment of Justice**; Low, Nicholas, **The British Isles: Global Geographies**, Routledge.
13. Johnston, R.J, (1991), **Geography and Geographers**, Routledge Champan and Hall.
14. Rawls, J, (1971), **A Theory of Justice**, Harvard U.P.

بررسی تطبیقی نظرات نمایندگان دو دیدگاه لیبرال و رادیکال در زمینه عدالت اجتماعی

| | | |
|---------------------------------------|---|---|
| نام اندیشمند | جان رالز (لیبرال) | دیوید هاروی (رادیکال) |
| عنوان | فیلسوف | جغرافی دان |
| توضیحات | از مهمترین فیلسوفان سیاسی در سده بیستم | برجسته ترین جغرافی دان نیمه دوم سده بیستم |
| سنت فلسفی | زیر اثر اندیشه‌ها و آثار کانت بوده و همچنین از دیگر فیلسوفان چون جان لاک و ژان ژاک روسو اثر پذیرفته است. | جغرافی دان وفادار به سنت رادیکال و سنت شکن و سازش ناپذیر با جریانهای استعماری و مخالف سرمایه داری مهار نشده. هاروی در تعیین معیارهای عدالت اجتماعی از رانسیمن پیروی کرده است. |
| آثار و نوشته‌ها در زمینه عدالت | مقالات: «عدالت به مثابه انصاف»، «معنای عدالت»، «آزادی قانونی و مفهوم عدالت»، «عدالت توزیعی» کتاب: نظریه‌ای درباره عدالت (۱۹۷۱) و لیبرالیسم سیاسی | چهار مقاله درباره روابط میان فرایندهای اجتماعی و فرمهای فضایی کتاب: عدالت اجتماعی و شهر (۱۹۷۳) |
| گذری بر نظرات اندیشمند در زمینه عدالت | نظریه عدالت جان رالز، در چارچوب سنت کانتی است و برداشتی آرمانی از عدالت دارد که بر پایه آن، انگیزه عدالت، انگیزه‌های اخلاقی و بیطرفانه است نه اقتصادی و سودجویانه، از دیدگاه رالز، عدالت و اصول آن ساخته انسان است و باید راهی برای رسیدن به اصول عدالت یافت. بنابراین «وضع نخستین» مورد نظر رالز که در آن افراد جستجوی چنین اصولی می‌پردازند وضعی است که افراد اصولی را بعنوان اصول درست و از پیش داده شده نمی‌شناسند، بلکه هدفشان این است که با توجه به وضع کلی انسان اصولی را که از همه عقلانی تر است برگزینند. رالز در پر تو مفهوم اخلاقی عدالت، جامعه دلخواه خود را بر پایه دو اصل تصویر می‌کند: اصل نخست از آزادیهای برابر و فرصتهای برابر دفاع می‌کند و اصل دوم ناظر به این نکته است که در چه شرایطی می‌توان گفت نابرابریهای گریز ناپذیر موجه و عادلانه است. رالز با بیرون آوردن این دو اصل اساسی عدالت از درون وضع نخستین، تصویری از جامعه لیبرال دموکراتیک به دست می‌دهد. رالز اندیشمندی توانمند است که در سخنانش درباره عدالت، میان عقل و آزادی و دو عنصر متناقض برابری | دیوید هاروی در پی چنان توزیع عادلانه‌ای است که عادلانه به دست آمده باشد. هاروی به پیروی از رانسیمن بر آن است که ماهیت عدالت را می‌توان به کمک سه معیار: (۱) نیاز ۲) سود همگانی ۳) استحقاق بیان کرد. هاروی درباره توزیع منطقه‌ای می‌گوید: نخستین گام در راه تدوین اصولی توزیع عادلانه منطقه‌ای، تعیین مفهوم معیارهای نیاز، سود همگانی و استحقاق در چارچوب منطقه‌ای یا سرزمینی است. اصل «استحقاق» هاروی با اصل دوم رالز همسو است؛ زیرا هاروی نیز بر این باور است که بر پایه اصل عدالت اجتماعی، تخصیص منابع بیشتر به گروههایی که نیازمند خدمات بیشتری هستند و پذیرش هزینه‌های بیشتر برای نواحی پرخطر از دید اجتماعی مورد نظر |

ورقابت، یا به سخن دیگر عدالت و آزادی، سازش برقرار کرده و نظریه عدالت به مثابه انصاف را طرح کرده است. از ویژگیهای فلسفه سیاسی رالز می توان به برتری «حق» بر «خیر» و نیز نقد فایده گرایی اشاره کرد. بر سرهم، مساله اصلی رالز در دو کتابش یعنی نظریه ای در باب عدالت و لیبرالیسم سیاسی این است که چگونه می توان یک جامعه بسامان برپا کرد که در آن سود (منفعت یا درآمد) و مسؤولیت به درستی توزیع شود، تا نه برابری و مساوات از جامعه رخت بریندد، نه به بهای تثبیت و تحکیم برابری، کفایت از میان برود. باید گفت که نظریه لیبرالیسم سیاسی رالز شکل پیراسته و دگرگون شده نظریه عدالت اوست. هر چند انتقادهای گوناگون از نظریات رالز شده است، ولی نمی توان نقش او را در تبیین و تشریح عدالت اجتماعی نادیده گرفت.

است. هاروی برعکس رالز، مخالف سیستم سرمایه داری مهار نشده است. هاروی می گوید: همه برنامه هایی که هدفشان تغییر توزیع است، بی آنکه ساخت بازار سرمایه داری را که از راه آن، درآمد توزیع می شود دگرگون کنند، محکوم به شکستند». هاروی بر این باور است که ابزار سرمایه داری همیشه در خدمت هدفهای سرمایه داری است و هدفهای سرمایه داری با هدف عدالت اجتماعی سازگار نیست. هاروی می گوید برای بررسی اصول عدالت اجتماعی می توان از راههای زیر به معنای عدالت منطقه ای دست یافت. نخست اینکه: توزیع درآمد باید به گونه ای باشد که: الف) نیازهای جمعیت هر منطقه بر آورده شود. ب) تخصیص منابع چنان صورت گیرد که ضرایب فزاینده میان هر منطقه به بیشترین میزان برسد. پ) تخصیص منابع اضافی به گونه ای باشد که در رفع مشکلات خاص ناشی از محیط اجتماعی و فیزیکی مؤثر افتد. دوم اینکه: سازو کارها باید چنان باشد که دورنمای زندگی در محرومترین مناطق تا حد امکان بهتر شود. در صورت تحقق این شرایط، می توان به توزیع عادلانه ای که از راه عادلانه به دست آید، رسید. با این حال هاروی می گوید هنوز تعیین کلی اصول عدالت اجتماعی منطقه ای کامل نیست.